

بازکشف مردم در برنامه‌ریزی هم‌کارانه (ارتباطی) به‌میانجی انگاشت آغاز سیاست

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۱۶

* بهزاد ملک‌پور اصل

تاریخ تایید: ۱۳۹۴/۱۱/۲۱

** پویا جودی گل‌لر

چکیده

برنامه‌ریزی هم‌کارانه به‌عنوان رهیافتی نوین در نظریه‌ی برنامه‌ریزی، به دلیل نادیده گرفتن روابط قدرت و سازوکارهای آن در جامعه، از سوی برخی صاحب‌نظران برنامه‌ریزی به‌عنوان ابزاری برای تسهیل پیاده‌سازی ایدئولوژی نئولیبرال مورد انتقاد قرار گرفته است. منتقدین بر این باورند که به دلیل کژشماری بنیادین، مردم واقعی یعنی توده‌های بدون سهم در جامعه، از فرآیند این نوع برنامه‌ریزی طرد می‌شوند. هدف این مقاله کشف عرصه‌های ناشناخته‌ی برنامه‌ریزی هم‌کارانه، با به‌کارگیری انگاشت آغاز سیاست به‌مثابه‌ی صورت‌بندی جدید از سیاست واقعی و رهیافت نوین به‌منظور بازکشف مردم است. با توجه به چارچوب انتخاب شده در این مقاله، معنای حقیقی سیاست در انگاشت آغاز سیاست، استقلال سیاست از دولت است. استقلال یاد شده، برسازنده‌ی پیش‌بینی‌ناپذیری در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی است و سبب ارجاع دوباره به انرژی سیاسی مردم می‌شود، موضوعی که در برنامه‌ریزی هم‌کارانه رُخ نداده و انرژی سیاسی در فرآیند مشاوره و همکاری با گروه‌های درون قدرت و صاحبان سرمایه مستحیل می‌گردد.

** دانشجوی دکتری

برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای دانشگاه شهید

بهشتی

B_malekpour@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری

برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای دانشگاه شهید

بهشتی

P_joodi@sbu.ac.ir

واژگان کلیدی: برنامه‌ریزی هم‌کارانه، انگاشت آغاز سیاست،

کژشماری بنیادین، سیاست.

مقدمه

تا آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، گونه‌بندی^۱ غالب نظریه‌ی برنامه‌ریزی متأثر از گونه‌بندی فالودی^[۱] (۱۹۷۳) بود که بر تمایز میان نظریه‌ی رویه‌ای و محتوایی برنامه‌ریزی^۲ تأکید می‌کرد. مبتنی بر این گونه‌بندی، رویه‌ها و ابزار، باید دل‌مشغولی اصلی برنامه‌ریزی و برنامه‌ریزان باشند. در این دوره، نظریه‌ی برنامه‌ریزی تحت تسلط نظام‌ها با رهیافت‌های عقلانی^۳ بود که بر فرآیند برنامه‌ریزی به جای محصول تأکید داشتند. انتقادهایی که از این رهیافت می‌شد تحت هدایت توماس (۱۹۸۲)، پاریس (۱۹۸۲) و رید (۱۹۸۷)^[۲] بود؛ کسانی که بر این باور بودند که پیش‌فرض رهیافت فالودی، غیرسیاسی و فنی بودن برنامه‌ریزی است. به رغم این انتقادات، تمایز محتوایی-رویه‌ای هم‌چنان گونه‌بندی رایج باقی ماند و نظریه‌ی برنامه‌ریزی با آن فهمیده می‌شد (Alex-ander, 1997). از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، رهیافت‌های متفاوت با رهیافت غالب به واسطه‌ی تعدادی از مطالعات مطرح شدند (Yiftachel, 1989; Healy, 1997; Friedmann, 1987; Underwood, 1980; Fischer and Forester, 1993; Campbell, 2006)، که یا به‌عنوان پیشرفتی در گونه‌شناسی رویه‌ای - محتوایی فالودی نگریسته می‌شدند و یا به‌عنوان مخالفت با آن، برنامه‌ریزی هم‌کارانه^۴ - که برخی^[۳] آن را با برنامه‌ریزی ارتباطی^۵ یکی دانسته‌اند - از طریق این دیدگاه که نظریه‌ی برنامه‌ریزی رویه‌ای باید به اهداف رفاهی اجتماعی معطوف شود، به صورت پیش‌رفتی در نظریه‌ی برنامه‌ریزی رویه‌ای ترسیم شد و در این الگواری نوین برنامه‌ریزی، حوزه‌های نوین یا بازکشف‌شده‌ی نظریه‌ی برنامه‌ریزی به طور برگشت‌ناپذیری از گذشته‌ی اثبات‌باورانه و تمایز رویه‌ای - محتوایی‌ای که آن را قالب‌بندی می‌کرد، گسیخته شدند. با این حال نظریه‌ی برنامه‌ریزی هم‌کارانه نیز به دلیل نادیده گرفتن روابط قدرت و سازوکارهای آن در جامعه از سوی برخی صاحب‌نظران برنامه‌ریزی (Cowell and Owens, 2006) به‌عنوان ابزاری برای تسهیل پیاده‌سازی ایدئولوژی نئولیبرال مورد انتقاد قرار گرفته است. منتقدین بر این باورند که مردم در این نوع از برنامه‌ریزی به شرکای بخش خصوصی^۶ برای بازتولید سرمایه تبدیل شده و مردم واقعی یعنی توده‌های بدون سهم در جامعه از فرآیند این نوع برنامه‌ریزی طرد می‌شوند. انگاشت^۷

1 typology

2 substantive and procedural theory of planning

3 rational approaches

4 collaborative planning

5 communicative planning

6 new paradigm of planning

7 private sector partnership

آغاز سیاست^۸ با صورت‌بندی جدید از سیاست واقعی و رهیافت بازکشف مردم، می‌تواند در زمینه‌ی نقد (سنجش‌گری) برنامه‌ریزی هم‌کارانه به کار گرفته شود؛ رهیافتی که بر مبنای آن مردم و سیاست به معنای واقعی احیا می‌شوند و شکاف‌های موجود در برنامه‌ریزی هم‌کارانه آشکار می‌گردد.

هدف و روش پژوهش

این پژوهش با توجه به گونه‌بندی رایج در زمینه‌ی انواع پژوهش^۹ که بر اساس هدف به سه نوع یعنی توصیفی، تبیینی و اکتشافی تقسیم می‌شوند، دارای ماهیت تبیینی-اکتشافی است. کشف روابط علی موضوع پژوهش یعنی برنامه‌ریزی هم‌کارانه و به کارگیری انگاشت آغاز سیاست برای سنجش‌گری آن، چارچوب اساسی مقاله را تشکیل می‌دهد که نشان از تبیینی بودن مقاله دارد و با توجه به کشف عرصه‌های ناشناخته‌ی برنامه‌ریزی هم‌کارانه، می‌تواند دارای ماهیت اکتشافی نیز باشد و بنا به ماهیت خود، پاسخ‌گو به دو هدف اصلی است که دستورکار دوگانه‌ی مقاله را شکل می‌دهند: نخست؛ از بعد نظری: تبیین پایه‌های نظری برنامه‌ریزی هم‌کارانه و دوم؛ از بعد کاربردی: آشکار ساختن و کشف عرصه‌های ناشناخته‌ی برنامه‌ریزی هم‌کارانه با به کارگیری انگاشت آغاز سیاست به مثابه صورت‌بندی جدید از سیاست واقعی و رهیافت نوین به منظور بازکشف مردم در فرایند برنامه‌ریزی هم‌کارانه است.

۱- تبیین انگاشت «آغاز سیاست»

«آغاز همانا نفی آن چیزی است که با آن می‌آغازد» (Ranciere 1998:5)، این عبارت را می‌توان به عنوان نقطه‌ی عزیمت مقاله برای ترسیم خطوط کلی انگاشت آغاز سیاست^{۱۰} و گسست شناخت‌شناسی^۹ آن از فرمایشی‌های اجتماعی مسلط در نظر گرفت. ژاک رانسیر^{۱۱} پژوهش خود در زمینه‌ی مارکسیسم را در کسوت یک آلتوسری^{۱۲} و مارکسیست ساختارباور^{۱۱} آغاز کرد و سپس در ادامه با تدقیق موضع متمایز خود، از این نقطه‌ی آغازین فاصله گرفت. رانسیر با تمرکز بر جنبه‌ی منفی تفکر آلتوسر، نوعی حرکت بی‌امان و خشن معطوف به گسست از سنت آلتوسری را دنبال کرد؛ جنبه‌ی یاد شده همان نخبه‌باوری نظری^{۱۱} او و پافشاری‌اش بر شکافی است که برای همیشه جهان شناخت علمی را از جهان (سوء) تشخیص ایدئولوژیکی که توده‌های عوام در بطن آن غرق‌اند، جدا

8 beginning of politics concept
9 epistemological discontinuity
10 structuralism Marxist
11 theoretical elitism

می‌سازد. در تقابل با این جایگاه، که ویژگی نخبه بودن را برای نظریه پردازان در نظر می‌گیرد و به آن‌ها اجازه می‌دهد به جای توده‌ها سخن بگویند و حقیقت را در مورد آن‌ها درک کنند، رانسیر کوشیده است تا آن وجهی از سوژه‌مند شدن^{۱۲} را تدقیق کند که «حذف‌شدگان»^{۱۳} (طبقات فرودست‌تر)، حق سخن گفتن به جای خودشان را مطالبه کنند، حق ایجاد دگرگونی در ادراک جهانی از فضای اجتماعی، به گونه‌ای که مطالبات و خواسته‌های ایشان واجد جایگاهی مشروع در آن باشد (Žižek, 1999, 2000). مارکسیسم ساختارباور اولیه که در رأس آن آلتوسر قرار دارد، بر سوییده‌ی ایده‌تولوژیک سوژه تأکید می‌کند و آن را به عنوان یک انگاره در نظر می‌گیرد؛ یعنی سوژه نشانه‌ی نوعی لاجود یا عدم است و هیچ سوژه‌ای در کار نیست و تنها انگاشت «فرآیند» علمی است که می‌تواند وجود داشته باشد.

نظریه‌ی آلتوسر بر سر آن است تا سیاست را هم از علم و هم ایده‌تولوژی جدا سازد؛ نکته‌ی بسیار مهم و تعیین‌کننده آن است که ایده‌تولوژی، انگاره‌ای دولت‌سو^{۱۴} است و نه انگاره‌ای سیاسی. سوژه، به معنایی که آلتوسر از آن مراد دارد، تابع دولت است، بدین قرار، هیچ سوژه‌ای سیاسی در کار نخواهد بود، زیرا سیاست انقلابی نمی‌تواند تابعی از دولت باشد. پس سیاست از ایده‌تولوژی جداست. از سوی دیگر علم ساخت‌بندی‌انگاشتی^{۱۵} ابژه‌های خویش است؛ امکانی که در سیاست وجود ندارد و سیاست همواره باید از ابژه و ابژه‌مندی پیراسته شود؛ بنابراین سیاست علم نیز نیست. بنابر آن چه گفته شد در مارکسیسم ساختارباور اولیه، سیاست از جایگاه چندان روشنی برخوردار نیست و برناممکن بودن سوژه به دلیل ایده‌تولوژیک و انگاره‌ای بودن آن تأکید می‌شود. ژاک رانسیر در جهت احیای حقیقت مربوط به توده‌های مردم^{۱۶} (حذف‌شدگان) یا سوژه‌های سیاسی که آلتوسر در پی انکار آن بود، هر چه در توان دارد به کار می‌بندد تا روند سوژه‌مند شدن توده‌ها در عرصه‌ی سیاست را کشف کند؛ «این همان نطفه‌های اولیه‌ی شکل‌گیری انگاشت آغاز سیاست نیز می‌تواند در نظر گرفته شود» (Žižek, 2006: 14).

سیاست راستین، یعنی سیاست به معنای دقیق کلمه، کی و چگونه شکل گرفت؟ این پرسشی است که رانسیر در پی پاسخگویی به آن است و سعی می‌کند ریشه‌های نخستین آن را شناسایی کند. از دید رانسیر از وقتی که dem- (= عامه‌ی مردم) در polis (= دولت‌شهر) یونان باستان دارای قامتی فعال و

12 subjectivization

13 excludes

14 state oriented notion

15 conceptual structuration

16 populace

دارای کنش پدید آمد، جماعتی که گرچه در بنای رفیع جامعه هیچ پایگاه ثابت و مشخصی نداشت (یا در بهترین حالت، در پایگاهی فرودست به سر می‌برد)، می‌بایستی وارد قلمروی عمومی می‌شد و صدایش هم‌پایه‌ی طبقات اشراف یا طبقه‌ی حاکم به گوش‌ها می‌رسید؛ یعنی به‌عنوان گروهی به رسمیت شناخته می‌شد که در گفت‌وگوهای سیاسی و در به کارگیری قدرت مشارکت می‌ورزد (Ranciere, 1998: 9-10).

در تشریح انگاشت «آغاز سیاست» می‌بایستی به تعریف و خوانش رانسیر از اجتماع سیاسی توجه داشته باشیم که بحث فضیلت^{۱۷} عدالت و ارائه‌ی تعریفی از آن می‌تواند در این ارتباط ره‌گشا باشد. امر مفید و امر مضر همان موضوع‌هایی هستند که فضیلت یاد شده بر پایه‌ی آن‌ها پایه‌گذاری شده است و این عدالت عبارت است از ارائه‌ی سهمی متناسب برای هر یک از دو امر یاد شده در ارتباط با بخش‌های مختلف جامعه. یعنی هر کسی لوگوس (یا کلام و منطق) مبین امر حق و عادلانه را در آن برنامه و تدبیری حل کند که به واسطه‌ی آن جزئیات فردی ذیل کلیت دولت گنجانده شود. به عبارتی دیگر، ساختار کلی دولت است که سهم هر بخش از جامعه را از امر مفید و امر مضر تعیین می‌کند.

اما از دیدگاه رانسیر، این خوانش از عدالت، تصویر روشنی از نظم سیاسی ارائه نمی‌دهد؛ سیاست به طور دقیق آن جایی آغاز می‌شود که از موازنه‌ی سودها و زیان‌ها دست بکشیم و در برابر آن دغدغه‌ی توزیع امور مشترک و متوازن ساختن سهم افراد از امور جمعی و تعیین ذی‌حق بودن آن‌ها را داشته باشیم. در این وضعیت، اجتماع سیاسی دیگر قراردادی میان مبادله‌کنندگان کالا و خدمات نیست و برابری حاکم بر اجتماع ناشی از به رسمیت شناختن و مشروعیت بخشیدن به حق حضور افراد در اجتماع سیاسی است و موضوع سیاست روابط مابین افراد و اجتماع است (Rancier, 1998).

۱-۱- انگاره‌ی کژشماری بنیادین در انگاشت آغاز سیاست

انگاشت دیگری که در تبیین انگاشت آغاز سیاست می‌تواند ره‌گشا باشد، «کژشماری^{۱۸}» است. کژشماری به معنای حق حضور افراد در جامعه و سهم شدن آن‌ها از سود و زیان بر مبنای جایگاه و یا حرفه‌ای است که برای آن‌ها تعریف شده است. الیگارش‌ی ثروتمندان، آریستوکراسی نجبا و یا دموکراسی مردم، سه رژیم سیاسی هستند که بر مبنای آن می‌توان انگاشت کژشماری را بهتر درک نمود. در نظام نخست، ثروت عده‌ای قلیل، تبار و نجیب بودن در ارتباط با رژیم دوم و آزادی که به مردم تعلق دارد در دموکراسی، جایگاه حضور افراد

17 virtue

18 miscount

متعلق به هر سه رژیم را در اجتماع معین می‌کند؛ ثروت الیگارش‌ها بر مبنای روابط حسابی اقتصادی معین جایگاه خود را در اجتماع کسب می‌کند و فضیلت بهترین افراد بودن نیز عنوان اجتماعی رژیم آرسطو کراتیک را تعیین می‌بخشد. حال، آزادی مردم چه چیزی برای اجتماع به بار می‌آورد؟ این نقطه‌ای است که انگاشت کژشماری سر بر می‌آورد؛ از یک سو برای تعیین جایگاه توده‌ی مردم سیستم نام‌گذاری راه‌اندازی می‌شود و جامعه به بخش‌های مختلف شمارش می‌شود (حرف مختلف) و از سوی دیگر، آزادی دموس به هیچ روی تعیین‌پذیر نیست و نمی‌توان آن را به حرفه‌های مختلف تجزیه کرد، اگر هم تجزیه و شمارشی صورت پذیرد، نوعی کژشماری است. در واقع آزادی در مقام یک ویژگی تهی‌پدیدار می‌شود تا بر محاسبات برابری تجاری و اثرات قانون ساده‌ی بدهکاری-بستان‌کاری، محدودیتی اعمال کند و در نتیجه، در نظام الیگارش‌ی شکاف اندازد و مانع حکم‌رانی آن از طریق بازی حساب سودها و بدهی‌ها شود. آزادی به مثابه‌ی آنچه خاص دموس است، تعیین یافتن با خصلت ایجابی را بر نمی‌تابد و مردم در این وضعیت به توده‌ای تبدیل می‌شوند که فاقد هر نوع عنوان ایجابی- نه ثروت، نه فضیلتی- بوده و توده‌ای تفکیک‌ناپذیر محسوب می‌شوند. سیاست وقتی شکل می‌گیرد که بخش بدون سهم‌ها، بخش یا دسته‌ی فقرا وجود داشته باشند و هستی یافتن آن‌ها در مقام سوژه سبب می‌شود نهاد سلطه دچار گسست شود. این، ستیز فقیر و ثروتمند نیست که به عنوان موضوع اجتماعی، سیاست را برمی‌نهد، بلکه خود این ستیز و جدل است که سیاست را شکل می‌دهد و گسستی در سلطه‌ی ثروتمندان ایجاد نموده و سبب می‌شود فقرا در مقام سوژه و موجود هستی یابند. به عبارت دقیق‌تر سیاست زمانی وجود دارد که نظم طبیعی سلطه به واسطه‌ی نهاد بخش بدون سهم‌ها دچار گسست شود. با این توصیف واژه‌ی دموکراسی را می‌توان فرآیند تبدیل شدن بخش بدون سهم اجتماع (هیچ) به گل اجتماع (همه) و ایجاد شکاف در اجتماع مبتنی بر نظام سلطه دانست (Ranciere, 1998: 11-25).

در واقع برای درک دقیق‌تر انگاشت کژشماری توجه به axia یا عنوان هر بخش از اجتماع ضروری است. از دیدگاه رانسیر پایه‌گذاران فلسفه‌ی سیاسی (افلاطون و ارسطو) فضیلت عدالت را بر مبنای سهم هر یک از بخش‌های اجتماع تعریف می‌کنند، به طوری که ارسطو در کتاب پنجم اخلاق نیکوماخوس^۸ عدالت را این گونه تعریف می‌کند: عدالت عبارت از این است که نسبت به سهم‌مان بیش‌تر از دارایی‌های مفید یا کم‌تر از دارایی‌های مضر عایدمان نشود. این عدالت عبارت است از ارائه‌ی سهمی متناسب، سهمی متوسط برای هر یک و دیگری. اما آشکارا این تصور از عدالت هیچ تعریفی از نظم سیاسی ارائه نمی‌دهد. سیاست به طور دقیق از آنجایی آغاز می‌شود که از موازنه‌ی سود و زیان‌ها دست بکشیم و به جای آن، بر توزیع امور مشترک و متوازن ساختن سهم

افراد از امور جمعی و تعیین ذی‌حق بودن آنان باشیم، یعنی همان *axia* یا عناوینی که به مدد آن‌ها فرد حق حضور در اجتماع را کسب می‌کند. اجتماع سیاسی در این تصور از عدالت، چیزی بیش از قراردادی میان مبادله‌کنندگان کالا و خدمات است و برابری‌ای که بر اجتماع سیاسی حاکم است به طور ریشه‌ای از برابری حاکم بر مبادله‌ی کالاها و جبران خطاها متفاوت است. در وضعیت نخست، یعنی تعریف عدالت بر مبنای امر مفید و امر مضر، برابری از منطق حاکم بر برابری حسابی و هندسی تبعیت می‌کند. برابری حسابی بر مبادلات تجاری و احکام حقوقی حاکم است و برابری هندسی عهده‌دار تناسب و توازن سهم هر یک از بخش‌های جامعه است. یعنی در این حالت، *axia* یا عنوان هر بخش از اجتماع (*aristoi/ demos oligoi*)، از قاعده‌ای تبعیت می‌کند که بر مبنای آن سهم‌های اجتماعی باید اکیداً در تناسب با *axia* باشند؛ در تناسب با ارزشی که آن بخش برای اجتماع به بار می‌آورد و این، همان وارد کردن برابری حسابی و هندسی در تعریف و تبیین فضیلت عدالت در اجتماع است که منجر به شمارش بخش‌های مختلف می‌شود که از دیدگاه رانسیر همواره به قسمی "کژشماری بنیادین" را پوشش می‌دهد؛ کژشماری‌ای که خود بر سازنده‌ی سیاست است. اما در وضعیت دوم، یعنی حالتی که در آن برابری به معنایی متفاوت از برابری حاکم بر مبادله‌ی کالاها و جبران خطاها به کار گرفته می‌شود، *axia* به معنای حق حضور در اجتماع است و به معنای بخشی که شمارش می‌شود و متناسب با ارزش تولیدی سهم دریافت می‌کند، نیست. هر چند اگر شمارشی همانند وضعیت نخست رُخ دهد، سبب می‌شود سیاست سر بر آورد، چون این شمارش همواره نوعی کژشماری است. ارسطو سه *axia* را برمی‌شمارد، اما مشکل از این نقطه آغاز می‌شود: ثروت الیگارش‌ها با ثروت و بر مبنای روابط حسابی قابل تشخیص است، اما آزادی مردم چه چیزی برای اجتماع به بار می‌آورد؟ این آزادی بنا به چه کیفیتی خاص ایشان است؟ چگونه می‌توان در نظام شمارشی سهم آن‌را تعیین کرد؟ این همان جایی است کژشماری بنیادین سر بر می‌آورد. آزادی خصلتی تعیین‌پذیر نیست و بنابراین شمارش‌پذیر نیست و در مقام ویژگی تهی‌پدیدار می‌شود تا بر محاسبات برابری تجاری و اثرات قانون ساده‌ی بدهکاری و بستان‌کاری محدودیتی اعمال کند. به طور فشرده می‌توان گفت آزادی‌پدیدار می‌شود تا در الیگارش‌ی شکاف اندازد و مانع حکمرانی آن از طریق بازی حساب سودها و بدهی‌ها شود. چون مردم، توده‌ای تفکیک‌ناپذیر است که فاقد هر نوع ثروت یا فضیلتی بوده، بنابراین از سوی کسانی که واجد چنین ویژگی‌هایی هستند، ظلمی بی‌وقه بر آنان وارد می‌شود و با تکیه بر موقعیت یا خصایص‌شان به طور طبیعی آن‌را که "در هیچ چیز سهمی ندارد" به ورطه‌ی نیستی می‌رانند. این همان چیزی است که از زبان "لیبرال‌های" قرن نوزدهمی نیز به گوش می‌رسد: لیبرال‌هایی که معتقدند تنها فرادست و فرودست وجود

دارد: نخبگان و توده‌ی عوام. شکل بیان موقرانه‌ی معاصر این عبارت بدین شکل است که فقط دسته‌ها یا بخش‌های جامعه (کژشماری) وجود دارند: اکثریت و اقلیت‌های اجتماعی، مقوله‌های شغلی - اجتماعی و گروه‌های منفعتی (Laclau, 2000, 2005: 25-27). پس به شکل انحصاری با دسته‌هایی سروکار داریم که باید آن‌ها را به شرکا بدل ساخت. بنابراین در چارچوب اشکال پلیسی شده‌ی حکومت (جامعه‌ی قراردادی) و حکومت مشورتی این اصل دست‌نخورده باقی می‌ماند و بخش بدون سهم‌ها نادیده گرفته می‌شود و وجود آن انکار می‌گردد. تنها بخش‌هایی از دسته‌ها وجود دارند و سیاستی در کار نیست و نباید در کار باشد. آگامبن (۲۰۰۰)، در ادامه‌ی تکمیل بحث رانسیر درباره‌ی مفهوم مردم، بر این باور است که این مفهوم همواره حاوی شکافی است به مراتب اساسی‌تر از شکاف میان دوست و دشمن، نوعی جنگ داخلی مداوم که در آن واحد، هم این مفهوم را به طرز ریشه‌ای‌تر از هر ستیزی دویاره می‌کند و هم آن را وحدت یافته نگه می‌دارد و مستحکم‌تر از هر هویتی برمی‌سازد. مفهوم مردم همواره حاوی مازادی است که تن به ادغام در کلیت از پیش تعیین شده نمی‌دهد و از این طریق سیاست به معنای واقعی کلمه را به راه می‌اندازد (Agamben, 2000: 32-33)

۲- برنامه‌ریزی هم‌کارانه^{۱۹} به عنوان الگوواره‌ی نوین برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی هم‌کارانه، گفت و شنودی است برای شکل‌دهی به فضای اجتماعی؛ به طوری که بتواند در این مسیر با ویژگی‌های خاصی از جامعه به توافق برسد. این رهیافت، فرآیندی است که در آن مشارکت‌کنندگان در فعالیتی که بیان‌کننده‌ی منفعت متقابل آن‌هاست، به موافقت و هم‌رأیی^{۱۹} دست می‌یابند تا برای هم‌کاری و ارتباط متقابل ظرفیت‌سازی کنند. واژه‌ی هم‌کاری در این الگوواره‌ی نوین برنامه‌ریزی^{۲۰} به معنای فرآیندی است برای دستیابی به اهدافی که توسط یک نمایندگی به‌تنهایی قابل یافتن نیستند و به همین دلیل، نیاز به درگیر کردن ذی‌نفعان چندگانه^{۲۱} در این رهیافت وجود دارد. فرآیند هم‌کاری نیز شامل سه اقدام زیر است:

- تعیین اهداف؛
- تقسیم مسئولیت بین افراد برای دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده؛
- به‌کارگیری منابع و مهارت‌های شرکت‌کنندگان در فرآیند

19 consensus

20 new paradigm of planning

21 plural stakeholder

هم‌کاری بین افراد برای دستیابی به اهداف.

«برنامه‌ریزی هم‌کارانه، پایه‌ی چیره‌ی نظریه‌ی برنامه‌ریزی از دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی به این سو است؛ علت این امر را می‌توان در چرخش نظری برنامه‌ریزی از اواخر سده‌ی بیستم و آغاز سده‌ی بیست و یکم میلادی جستجو کرد» (Healey, 106: 2003). بعد از کم‌رنگ شدن نقش و اهمیت روش‌شناسی‌های نوبور^{۲۲} که دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی اوج خوش‌بینی به این روش‌شناسی‌ها بود و نشانه‌های آن را می‌توان در برنامه‌ریزی عقلانی - جامع^{۲۳} و گسترش فنون و مدل‌های کمی برنامه‌ریزی مشاهده نمود، منظر نظریه‌ی برنامه‌ریزی از اواخر سده‌ی بیستم میلادی آمیزه‌ای از دورنماهای نظری تحت تسلط پسااثبات باوری متأثر از هابرماس است که تاثیر زیادی بر نظریه‌پردازی برنامه‌ریزی گذاشته است. برنامه‌ریزی هم‌کارانه نیز متأثر از این دگرگونی در تفکر برنامه‌ریزی، پا به عرصه‌ی نظریه‌ی برنامه‌ریزی نهاده است و می‌توان نقش آن را به صورت زیر بیان نمود:

- حرکت از رفتارهای فردباورانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی به سوی رفتارهای اجتماعی دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی
- تأکید بر فرآیندهای از پایین به بالا و هم‌چنین فرآیندهای در سطح محلی
- نیاز به پر کردن فضای خالی دوران برنامه‌ریزی عقلانی - جامع و نظریه‌ی محتوایی برنامه‌ریزی (دانش پور، ۱۳۸۷: ۴۱۲-۴۱۱).

۲-۱- نظریه‌های زیر کار برنامه‌ریزی هم‌کارانه (ارتباطی)

رهیافت برنامه‌ریزی هم‌کارانه (ارتباطی) متأثر از نظریه‌ی چرخش زبانی^{۲۴} و کنش ارتباطی^{۲۵} هابرماس است. تا قبل از سده‌ی بیستم، فلاسفه توجه چندانی به زبان نداشتند و زبان را ابزاری برای بیان حالات و انفعالات ذهنی می‌دانستند و بر این باور بودند که حداکثر کاری که می‌توان در مورد آن انجام داد، شفاف‌تر و پاکیزه کردن آن است. در سده‌ی بیستم میلادی این تصویر از زبان دچار دگرگونی ژرف شد؛ در دنیای فرانسوی زبان، فردینان دوسوسور^{۲۶} با جعل واژگانی از قبیل زبان / گفتار و دال / مدلول^{۲۷} رابطه‌ی مستقیم و شفاف زبان با

22 modernism methodology

23 rational comprehensive planning

24 linguistic turn

25 communicative action

26 de Saussure

27 signifier / signified

جهان خارج را قطع کرد و در ادامه، فلسفه‌های ساختارباوری، پسا ساختارباوری و اساسی‌باوری^{۲۸}، یافته‌های دوسوسور را به شیوه‌ای بدیع به کار بستند. در دنیای انگلیسی‌زبان، دل‌مشغولی در زمینه‌ی زبان، با فلسفه‌ی ویتگنشتاین^{۲۹} آغاز شد. وی در کتاب تراکتاتوس، زبان را تصویرگر جهان خارج به شمار آورد و در ادامه آن را با شکل زندگی گره زد. در دنیای آلمانی‌زبان، تلاش هایدگر برای تخریب مابعدالطبیعه از درون، او را به سوی یافتن زبانی مابعدالطبیعی کشاند و این زبان را نزد شعرا سراغ گرفت. در سنت نظریه‌ی انتقادی نیز، که هابرماس از آن برخاسته بود، حساسیت به زبان اندک نبود؛ خاصه نزد آدورنو^{۳۰}. آدورنو تحت تأثیر فلسفه‌ی زبان و تاریخ والتر بنیامین^{۳۱} بر آن بود که خرد و طبیعت در زبان فلسفی زمان حاضر سرکوب شده‌اند و رابطه‌ی میان کلمه و شیء به امری حادث بدل گشته و زبان خصوصیت ارتباطی خود را از دست داده است. دیدگاه هابرماس در ارتباط با فلسفه‌ی زبان شورشی است بر گفته‌ی آدورنو که ارتباط در عصر ما معنا ندارد. از نظر هابرماس برداشت آدورنو از عقل روشن‌گری به‌مثابه‌ی عقل ابزاری خطا بوده است. بنیان عقل ارتباطی نیز زبان است. چرخش زبانی هابرماس و تأکید بر عقل ارتباطی را می‌توان بنیان‌های نظری برنامه‌ریزی هم‌کارانه/ارتباطی در نظر گرفت (Healy and et al., 1991; Healy, 1997, 2003; Fainstein, 2000: 345-347). نظریه‌ی کنش ارتباطی نیز در شناخت نظریه‌های زیرکار برنامه‌ریزی هم‌کارانه دارای اهمیت است. هابرماس بر آن است که نظریه‌ی کنش ارتباطی از نوع علوم بازسازنده و در پی کشف قواعد ارتباطی انسانی است. او این نوع علم را بازسازنده‌ی «عمل‌باوری عام^{۳۲}» نام می‌گذارد. هابرماس معتقد است وظیفه‌ی پراگماتیسم عام، تشخیص و بازسازی شرایط عام فهم ممکن یا پیش‌فرض‌های عام ارتباط است؛ در نتیجه هر کس بخواهد در فرآیند رسیدن به تفاهم شرکت کند (برنامه‌ریزی هم‌کارانه) نمی‌تواند مدعی مطرح ساختن این چهار اعتبار نباشد:

- قابل فهم بودن^{۳۳} (چه می‌گویی؟)
- صداقت^{۳۴} (آیا واقعا منظورت این است؟)

-
- 28 deconstructionism
 - 29 Wittgenstein
 - 30 Adorno
 - 31 Benyamin
 - 32 general pragmatism
 - 33 comprehensibility
 - 34 truthfulness

• درستی^{۳۵} (آیا محقی این را بگویی؟)

• صدق^{۳۶} (آیا آنچه می‌گویی صادق است؟)

نظریه‌ی برنامه‌ریزی هم‌کارانه را مطابق با جدول زیر، می‌توان به لحاظ قلمروهای واقعیت در «قلمروی دنیای اجتماعی ما» قرار داد که دارای ویژگی‌های مطابق با جدول زیر است:

جدول 1. قلمروهای واقعیت در "قلمرو دنیای اجتماعی ما"			
کارکردهای کلی سخن	ادعاهای اعتبار	وجه ارتباطی: بینش اساسی	قلمروهای واقعیت
بازنمون امر واقع	صدق	شناختی: بینش عینی‌کننده	جهان طبیعت خارجی
برقراری روابط بین الاشخاص مشروع	درستی	تعاملی: بینش مبتنی بر سازگاری	دنیای اجتماعی "ما"
آشکار کردن ذهنیت سخنگو	صداقت	عاطفی: بینش عاطفی	دنیای طبیعت درونی من
-	فهمیدنی بودن	-	زبان

منبع: Habermass, 1984

۲-۲- برنامه‌ریزی هم‌کارانه (ارتباطی) به‌مثابه‌ی تسهیل‌کننده‌ی ایدئولوژی نئولیبرال

برنامه‌ریزی هم‌کارانه ادعا می‌کند فرآیندی میان‌کنشی در اجتماع است، که بر حکم‌روایی مشارکتی^{۳۷} تمرکز کرده و به شکلی ایده‌آلیستی بر مبنای عدالت اجتماعی و توافق اجتماع مبتنی بر هم‌رأیی با هدف افزایش کیفیت فضا و قلمروها شکل گرفته است (Healy, 2003). ”برنامه‌ریزی هم‌کارانه و برنامه‌ریزی ارتباطی-همتای قابل مقایسه‌ی آمریکایی‌اش- هر دو بر پایه‌ی اخلاقِ گفتاری

35 rightness

36 truth

37 participatory governance

هابرماسی^{۳۸} و انگاشت عقلانیت ارتباطی^{۳۹} شکل گرفته‌اند؛ انگاشتی که کیفیت کنش‌های دوسویه‌ی اجتماعی موجود را ارزش‌گذاری کرده و آن‌ها را به چالش می‌کشد^{۴۰} (Healy, 2003: 119). به‌منظور پی‌گیری آرمان‌های برنامه‌ریزی هم‌کارانه و با آگاهی از موانع تاریخی دست‌یابی به آن‌ها، پژوهش‌گران فعال در حوزه‌ی برنامه‌ریزی فرآیندهای هم‌کارانه، در جستجوی شرایطی هستند که فرآیندهای یاد شده با ویژگی‌هایی هم‌چون فهم‌پذیری، صداقت، مشروعیت، صدق (راستی) و هم‌چنین کیفیت‌هایی دیگری همانند گشادگی^{۴۱}، شمولیت^{۴۲}، خلاقیت و بازتابندگی^{۴۳}، قابل‌شکل‌گیری باشند. بنابراین، برنامه‌ریزی هم‌کارانه نوعی آرمان برای فرآیند برنامه‌ریزی محسوب می‌شود که بر پایه‌ی تلاش برای دست‌یابی به توافق مبتنی بر هم‌رأیی میان کنش‌گران از طریق مشورت اجتماع‌محور، آزاد و بدون آشفتگی قرار دارد؛ هم‌رأیی‌ای که مقدم بر ظهور هر گونه کنش توافق شده میان کنش‌گران است.

خطادانستن برنامه‌ریزی هم‌کارانه به دلیل مطرح شدن آن به مثابه برنامه‌ریزی محلی دموکراتیک و ابزاری برای توان‌مند ساختن اجتماع، امری دشوار است. هرچند، شواهد دال بر این موضوع باشند که برنامه‌ریزی ارتباطی یا هم‌کارانه در طول زمان براساس نقشی که برای آن‌ها تعریف شده و یا به‌طور عمدی، وارد کارزاری شده است که در راستای پنهان و تسهیل کردن تسلط ایدئولوژی معاصر نیروهای بازار ایفای نقش می‌کنند. افزون بر آن، بیش‌تر مشارکت‌های عمومی که در سال‌های اخیر بر مبنای اصول اخلاقی گفتار هابرماسی شکل گرفته‌اند، بیش از آن که رهایی‌بخش باشند، به بخشی از سیستم سلطه تبدیل شده‌اند (Laclau, 1996 Soja, 1997; Bickerstaff and walker, 2005).

برنامه‌ریزی هم‌کارانه‌ای که در بیش‌تر کشورها و به‌ویژه در انگلستان و با تمرکز ویژه بر دربرگیرندگی اجتماعات محلی^{۴۳} شکل گرفته است، در بهترین حالت به شمولیتی منتهی شده است که به‌طور گسترده‌ای از تعارض‌های شکل گرفته در اجتماع سیاست‌زدایی می‌کند، بر بسیاری از اختلاف‌ها سرپوش می‌گذارد و به تمام ارزش‌های حکومت و منافع بخش خصوصی مشروعیت می‌بخشد (Baeten, 2009). در این شرایط، اجتماعاتی که مستعد یکی شدن و مبارزه برای دستیابی به منابع کمیاب و یا سایر منابع هستند، تبدیل به اجتماعاتی می‌شوند که تخاصم‌های دیرینه را کنار می‌نهند و به کارگزارانی موجه، عقلانی،

38 Habermass discourse ethics

39 communicative rationality concept

40 openness

41 inclusivity

42 reflexivity

43 local community inclusion

باشعور، مسئول و با روابطی مسالمت‌آمیز با حکومت مرکزی و بدنه‌های مرتبط، بدل می‌شوند.

خطای مربوط به این نوع از بازی هم‌رایانه که بر نیازهای ویژه و محلی اجتماعات تمرکز می‌کند، این است که در نهایت به حذف و طرد شدن صدای مخالف با جریان سودجویانه‌ی یاد شده، منجر می‌شود. در این فرایند از برنامه‌ریزی به میانجی انکار نیازهای سنتی طبقه، هم‌چون دست‌یابی به مساوات و انصاف^{۴۴}، دوگانه‌ی سیاست/تخاصم^{۴۵} مورد غفلت واقع شده و با صرف توان برای نابودسازی ایدئولوژیک دوگانه‌ی یاد شده، با حق صریح افراد در ارتباط با اعتراض به نظام سلطه، مخالفت شده و این حق به حاشیه رانده می‌شود، و در نهایت همه‌ی این موارد به آن‌چه که رانسیر (۱۹۹۸) دولت پسادموکراتیک مبتنی بر حکم‌روایی پلیسی می‌نامید، منجر می‌شود. برنامه‌ریزی هم‌کارانه و ارتباطی، هر دو در اعمال سیاست‌های یاد شده از طریق فراهم کردن زمینه، تسهیل و در نتیجه مشروعیت بخشیدن به سیاست‌های دولتی (اغلب در قالب اسناد سیاست‌گذاری برنامه‌ریزی، سند توسعه یا برنامه)، نقش مرکزی ایفا می‌کند. این نمونه‌ای از ماهیت مخرب و سوء برنامه‌ریزی است که نیازمند نقد (سنجش‌گری) ایدئولوژیک نوینی است؛ نقدی که هابرماس (۱۹۸۴) آن را غیرقابل طرح اعلام کرد و به آن باور بود که دوران نقد ایده‌ئولوژیک به سر رسیده است.

بنگز (۲۰۰۵) ادعا می‌کند که نظریه‌ی برنامه‌ریزی و هم‌چنین برنامه‌ریزی فضایی، ایدئولوژی ساده‌انگارانه‌ای است که انگیزه‌های دولت برای جهانی‌سازی نئولیبرال را از طریق انگاشت برنامه‌ریزی ارتباطی از پایین به بالا، تأمین می‌کند و با شکل‌گیری بر مبنای توانمند ساختن ذی‌مدخلان کلیدی، خواسته‌های آن‌ها را صورت‌بندی کرده و مسیر دست‌یابی به خواسته‌ها را به شیوه‌ای هژمونیک (هژمونیک نئولیبرالی) پیش روی آن‌ها می‌نهد. بنگز مدعی است که برنامه‌ریزی و حتی قلمروی نظری آن، راه‌حلی است که از مشکلات موجود نشأت نگرفته‌اند و از این رو، مهم‌ترین کارکرد برنامه‌ریزی هم‌کارانه تسهیل حرکت چرخ‌های اقتصاد نئولیبرال بوده و به طور معین کارگزاران بازار معاملاتی املاک محسوب می‌شوند (Bengs, 2005). بر مبنای آن چه هابرماس در ارتباط با برنامه‌ریزی ارتباطی در نظر گرفته است، می‌توان پرسش‌های زیر را مطرح نمود: عاملان مرتبط با برنامه‌ریزی ارتباطی، در شرایطی که درون سیستم موجود قرار دارند، آیا می‌توانند عمل ریشه‌ای (بنیادین / رادیکال) انجام دهند؟ آیا قادر به شکست ایدئولوژی غالب هستند؛ ایدئولوژی‌ای که خود این عاملان به طور اجتناب‌ناپذیری به آن آلوده شده‌اند؟ آیا این نوع از برنامه‌ریزی توانایی کشف

44 equity and fairness

45 politics/antagonism

فریب‌کاری‌های امپراطوری لیبرال را دارد که خود را در پس آرمان لیبرالی ارتباط اخلاقی پنهان کرده است؟ (Purcell, 2009).

افزون بر آن، برخی از صاحب‌نظران (Brand and Gaffikin, 2007:288) بر این باورند که برنامه‌ریزی ارتباطی یا همکارانه بر پایه‌ی پیش‌فرض ایدئولوژیک معینی قرار دارند و آن پیش‌فرض در مورد چگونه بودن جهان یا جهان آن گونه که باید باشد، است. درحالی که برنامه‌ریزی ارتباطی هم‌چنان پای‌بندی خود به ارزش‌های توزیعی را حفظ می‌کند، اما دارای سوگیری‌هایی به سمت واقع‌باوری نوین درباره‌ی اقداماتی است که بایستی در بحبوحه‌ی تغییرات ساختاری در اقتصاد و اجتماع انجام دهد: اقداماتی از قبیل شراکت نوین مابین دولت و بازار. بنابراین برای انجام چنین اقداماتی برنامه‌ریزی هم‌کارانه به سادگی از انگاشت قدرت که همواره در گفتارهای رسمی و غیررسمی و ساختارهای کالبدی حاضر است، صرف‌نظر می‌کند.

هم‌چنین در این نوع از برنامه‌ریزی به دلیل تأکید ویژه بر سطح محلی، برنامه‌ریزی همکارانه اغلب از تأثیرهای گسترده‌ی جهانی شدن غفلت می‌کند، و این غفلت تا حدی است که در برخی موارد این دو نوع از برنامه‌ریزی را می‌توان یاری‌رسان به جهانی شدن در نظر گرفت و فهمید. پارسل (۲۰۰۹) ادعا می‌کند که برنامه‌ریزی همکارانه به‌عنوان سازوکاری برای کمک به (در خدمت) مشروعیت بخشیدن به منطق بازار نئولیبرال و عاملین رقابت عمل می‌کند. برنامه‌ریزی همکارانه نوعی ایدئولوژی است که به طرز موزیانه (فریب‌کارانه) و هژمونیک عمل می‌کند. "آن‌چه پروژه‌ی نئولیبرال نیاز دارد کاربست‌های مرتبط با تصمیم‌سازی هستند که عمیقاً به عنوان کاربست‌های دموکراتیک پذیرفته شده‌اند، اما به طور بنیادین روابط موجود قدرت را به چالش نمی‌کشند (یا نمی‌توانند بکشند). برنامه‌ریزی همکارانه که ریشه در عمل ارتباطی دارد تنها نوعی از کاربست (عمل) تصمیم‌سازی است" (Purcell, 2009:191).

برنامه‌ریزی ارتباطی یا هم‌کارانه تمایل دارند تا گروه‌های مختلف اجتماعی را در برگیرند. به منظور پاسخ به این میل، برخی از صاحب‌نظران^{۱۱} طرح نوعی از برنامه‌ریزی شورشی (طغیان‌گر) و برنامه‌ریزی رادیکال (ریشه‌ای) را پاسخ‌گو می‌دانند که توانایی غلبه بر تسلط و تعیین ایدئولوژی نئولیبرال را نیز دارد. نظریه‌ی رژیم شهری را می‌توان به عنوان گزینه‌ی دیگر پیشنهاد کرد، که نقش سنجش‌گری از ایدئولوژی غالب را بر عهده دارد و این گزینه نسبت به برنامه‌ریزی هم‌کارانه و ارتباطی درگیری بیشتری با قدرت، دانش، سوژه‌گی و فضا دارد، البته لازم به ذکر است هیلی (۲۰۰۳) بر پایه‌ی نظریه‌ی لاکان درباره‌ی زبان^[۱۱]، معتقد است برنامه‌ریزی ارتباطی هابرماسی برای دستیابی به هم‌رأیی

از طریق زبان موفق نخواهد بود؛ دلیل این امر، ناکامل بودن زبان و قرارگیری آن بر مبنای فقدان و عدم شناختی است که از تخاصم غیرقابل تعریف در بیرون از حوزه‌ی خیالی و نمادین مشتق شده، تخاصمی که در حوزه‌ی امر واقع قرار دارد (Healy, 2003: 220).

۳- نقد برنامه‌ریزی هم‌کارانه بر مبنای انگاشت آغاز سیاست و بازگشت مردم

برخی صاحب‌نظران فلسفه‌ی سیاسی (Sager, 2005; Bengs, 2005)، نقطه‌ی عزیمت بازگشت مردم از سوی رانسیر را، اشاره‌ی او به اختلاف نظری حیاتی و مهم میان فلسفه‌ی سیاسی و سیاست می‌دانند: اولی مبحثی نظری نیست که پیرامون دومی قرار می‌گیرد، بلکه کوششی است برای خنثی‌سازی اثرات اجتماعی برهم‌زننده و اخلاص‌گر آن. آن اختلاف نظر در این امر نهفته است که ایده‌ی اجتماعی نیک و به‌سامان، متکی است بر به انقیاد درآوردن اجزای این اجتماع به یک کل، کلی که خود به شمارش آن‌ها به عنوان اجزای مبتنی است؛ ولی جزئی متناقض‌نما در این شمارش وجود دارد، جزئی که بی آن که جزء بودنش را از دست بدهد، خود را به مثابه یک کل نمایش می‌دهد.

لاکلاو بر این باور است که مفهوم اجتماع در فلسفه‌ی کلاسیک یونان نوعی تقابل میان روابط بین افراد مبتنی بر مفهوم ریاضیات - هارمونی هندسی - است که در اقتصاد کل، کارکردی ویژه را به هر جزء نسبت می‌دهد و اجتماعی نیک و به‌سامان خواهد بود، اجتماعی که در آن اصل هندسی نقش‌نهایی را ایفا کند. این شمارش یا توزیع، زمانی دچار شکاف می‌شود که چیزی که از اساس شمارش‌ناپذیر است، ظهور می‌کند، یعنی ظهور دموس یا مردم، که در حالی که یک جزء محسوب می‌شوند، مدعی کل بودن است. علت این ادعا نیز غیرقابل تعیین بودن آزادی است، یعنی قلمرویی که در آن واحد مردم به‌عنوان یک اصل ارزش‌شناختی، صفتی برای اعضای اجتماع به طور کلی (عام) و یگانه ویژگی تعریف‌کننده‌ی - تنها کارکرد جماعت‌گرایانه - گروه خاصی از مردم است، گروهی که نقش‌اش تجسم بخشیدن به کل است. این امر الگوی هندسی اجتماع نیک را بر هم می‌زند. بنابراین مردم واقعی از دید رانسیر همان جزئی است که ادعای کل بودن دارد و بخش بدون سهم جامعه است؛ چرا که آن اصل ارزش‌شناختی که قرار بود بدان تعیین بخشد (آزادی)، فاقد قابلیت برای تعیین بخشی و ویژگی‌های ایجابی است. مردمی که در هیچ یک از دسته‌ها جای نمی‌گیرند و ایدئولوژی لیبرال (نولیبرال) نیز نمی‌تواند آن‌ها را به شرکا یا هم‌دستان خود بدل کند، کاری که با سایر دسته‌ها یا بخش‌های جامعه به دلیل قرارگیری آن‌ها درون چارچوب یا الگوی نظم هندسی به سهولت انجام می‌دهد و برای آن سهم

متناسب یا کارکردی ویژه تعریف می‌کند و به طرف مشورت با خود تبدیل می‌کند. بنابراین هر کسی که سهمی ندارد - فقیران دوره‌ی باستان، طبقه‌ی سوم یا پرولتاریای مدرن - نادیده گرفته شده و هیچ محسوب می‌شود؛ و این دقیقاً همان مردم واقعی از دید رانسیر است که نمی‌تواند سهمی جز هیچ یا همه داشته باشد. فرآیند برنامه‌ریزی هم کارانه نیز به طور گسترده‌ای از تعارض‌های شکل گرفته در اجتماع، سیاست‌زدایی می‌کند و بر بسیاری از اختلاف‌ها سرپوش می‌گذارد و به تمام ارزش‌های حکومت و منافع بخش خصوصی مشروعیت می‌بخشد و از این طریق است که مردم شرکت‌کننده در فرآیند برنامه‌ریزی را به شرکای بخش خصوصی تبدیل می‌کند و صدای مردم واقعی را حذف می‌کند (Laclau, 2005: 27-29).

از دیگر اندیشمندانی که نقدی جدی بر تفکر زیرکار برنامه‌ریزی همکارانه، یعنی عقلانیت ارتباطی وارد کرده، جودیت اینز^{۴۶} است. او به عنوان مدافع روش‌های برنامه‌ریزی «ایجاد هم‌رایی»^{۴۷}، به‌صراحت بیان می‌دارد که بن‌مایه‌ی کار او بر مبنای انگاشت عقلانیت ارتباطی هابرماس نیست. نقد اینز بر برنامه‌ریزی هم‌کارانه مبتنی بر انگاشت «قدرت بازتوزیعی»^{۴۸} است. او بر این باور است که فرآیند ایجاد هم‌رایی، به معنای درک دوسویه و پنداری هابرماسی، در هیچ موردی نمی‌تواند جایگاهی برای قدرت یاد شده باشد و زمینه‌ی بروز آن‌را فراهم نماید؛ او دلیل این کاستی را در نادیده انگاشتن تاثیرپذیری فرآیند ایجاد هم‌رایی از ساختارهای قدرت و عناصر معنایی سنتی می‌داند که ریشه در ساختار اقتصاد سیاسی دارد. در حقیقت هم‌رایی‌سازی را به‌عنوان کاربست بدون دانش تلقی می‌کند که هیچ اشاره‌ای به هابرماس ندارد و ریشه‌ی آن در چانه زنی منفعت - پایه^{۴۹}، میانجی‌گری و واگشایی بحث‌های گزیننه است (Innes, 2004: 5-6).

بسیار سخت به نظر می‌رسد که برنامه‌ریزی هم‌کارانه را به‌مثابه‌ی برنامه‌ریزی محلی دموکراتیک و سازوکاری برای توان‌بخشی اجتماعات در نظر آورد. آنچه از شواهد برمی‌آید، این گونه از برنامه‌ریزی به منظور تسهیل فرآیند هژمونیک شدن نیروهای معاصر بازار بسط یافته است (Purcell, 2009). این گزاره بدین معناست که؛ برخلاف ایده‌آل‌های اولیه‌های مرتبط با مرحله‌ی شکل‌گیری، که همان مشارکت عمومی مبتنی بر اصول هم‌کارانه هابرماسی بود، در ادامه و در مراحل تکاملی، این نوع از برنامه‌ریزی به‌عنوان بخشی از

46 Judith Innes

47 consensus building planning methods

48 redistributing power

49 interest-based bargaining

سیستم مسلط تعبیر شد و ویژگی‌های بخشی از آن منفک گردید (Bicker- staff and Walker, 2005: 2140). از این‌رو گسترش برنامه‌ریزی هم‌کارانه در بریتانیا و سایر نقاط جهان، با تمرکز بر تضمین دربرگیرندگی بیشینه‌ای افراد جامعه در مراحل نخستین شکل‌گیری، در ادامه‌ی مراحل تکاملی، در بهترین حالت، به دربرگیرندگی کشمکش‌های سیاست‌زدایی شده، اختلافات خنثی و مشروعیت‌بخشی به حکومت و منافع بخش خصوصی تبدیل شده است (Baeten, 2009; Jackson, 2009; Swyngedouw, 2007; Taylor, 2009; Tiesdell and All-mendinger, 2001; Žižek, 2006,2007).

نتیجه‌گیری

مکتب برنامه‌ریزی هم‌کارانه به گونه‌ای استدلالی، ابزارهای مردم‌سالارانه را با هدف ایجاد مسیری که به نتیجه‌ی عادلانه منتهی شود، هدایت می‌کند. این خوانش از عدالت شهری، که عمدتاً به‌عنوان یک دفاع پسامدرن از سیاست‌های فرهنگی حامی تفاوت‌ها تلقی می‌شود را می‌توان به دو دلیل مورد انتقاد قرار داد؛ نخست، به دلیل ناتوانی در تشخیص این امر که خلق وضعیت‌های گفتار حقیقتاً ایده‌آل در شرایط نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی فاحش امکان‌ناپذیر است؛ و دوم، به دلیل این واقعیت که نتایج ناعادلانه می‌توانند از فرایندهای نسبتاً عادلانه به دست آمده باشند. به عبارتی، شکل‌گیری برنامه‌ریزی هم‌کارانه با تمرکز ویژه بر دربرگیرندگی اجتماعات محلی، در نهایت به سیاست‌زدایی از تعارض‌های شکل‌گرفته در اجتماع پرداخته و به تمام ارزش‌های حکومت و منافع بخش خصوصی مشروعیت می‌بخشد. خطای مربوط به این نوع از بازی هم‌رایانه که بر نیازهای ویژه و محلی اجتماعات تمرکز می‌کند، این است که در نهایت به حذف و طرد شدن صدای مخالف با جریان سودجویانه‌ی یاد شده، منجر می‌شود.

برنامه‌ریزی هم‌کارانه که بن‌مایه‌ی فکری خود را وام‌دار عقلانیت ارتباطی مبتنی بر درک دوسویه‌ی هابرماسی است، به دلیل نادیده‌انگاشتن ساختارهای قدرت و تاثیرگذاری آن بر فرآیند ایجاد هم‌رایی، از سیاست راستین مورد نظر رانسیر فاصله گرفته و سبب حذف "بخش بدون سهم" جامعه از فرآیند برنامه‌ریزی می‌شود. سیاست راستین از دیدگاه رانسیر همواره متضمن نوعی اتصال میان‌بر بین امر کلی و امر جزئی است؛ امر جزئی در این خوانش از سیاست به نیابت از امر کلی، ثبات نظام کارکردی "طبیعی" مربوط به مناسبات جاری در بدنه‌ی جامعه را بر هم می‌زند و سبب ایجاد تنش میان بدنه‌ی ساختاریافته‌ی متعین، که در آن هر بخشی مقام و موقعیتی از آن خود دارد، و آن بخش بدون سهم که مبتنی بر اصل میان‌تهی کلیت این نظم را آشفته می‌سازد، می‌شود. در این شرایط، این امر جزئی بدون سهم با کل یکی می‌شود و یکسان شدن آن بخش از جامعه که هیچ موقعیت و مقام تعریف‌شده‌ای در جامعه ندارد با امر کلی، نخستین گام در جهت مقاومت در برابر پایگاه فرودست نسبت داده شده به بخش بدون سهم است و نقطه‌ی عزیمت روند سیاسی شدن است. برنامه‌ریزی هم‌کارانه به‌مثابه‌ی تسهیل‌کننده‌ی ایدئولوژی نئولیبرال، با نادیده‌انگاشتن بخش بدون سهم یا طردشدگان از فرآیند برنامه‌ریزی، مانعی در برابر ایجاد هم‌رایی راستین و پیش‌برد روند سیاسی شدن واقعی برمی‌دارد.

مطابق با دیدگاه تبیین‌شده‌ی رانسیر در این مقاله، توده‌های مردم در جایگاه سوژه‌ی سیاسی قرار می‌گیرند و به این دلیل آن‌چه در این نظریه دارای اهمیت

است و با توسل به آن می‌توان برنامه‌ریزی هم‌کارانه را مورد سنجش قرار داد، احیای انرژی سیاسی مردم است. بعد از جنگ دوم جهانی به ندرت شاهد ظهور و بروز قدرت مردم در صحنه تاریخ بوده‌ایم؛ عرصه‌ای که فراتر از میل طبقه حاکم و جناح‌های سیاسی مختلف به نوعی عرصه‌ی تاریخی را برای انرژی سیاسی مردم باز نگه داشته است. سوژه‌ی سیاسی به معنایی که رانسیر بدان اشاره می‌کند به شکل اجرایی، انرژی لازم برای پیش‌برد کنش سیاسی را برمی‌نهد و ابزاری برای دست‌یابی به اهداف گروه‌های خاص در جامعه نیست و در واقع فرآیندی است که به انرژی خلاق در گروگون‌کننده‌ی وضع موجود تبدیل می‌شود. به همین دلیل نمی‌توان در قالب تبیین‌های علت و معلولی، حتی از نوع مارکسیسم کلاسیک آن‌را بررسی کرد. از سوی دیگر، احیای سیاست و مردم در درون فرآیند بوروکراتیک درون‌حکومتی دچار انحراف و دگرگشت شده است؛ به طوری که به ابزاری برای چانه‌زنی با گروه‌های درون قدرت فروکاسته می‌شود و با منافع طبقه‌ی حاکم و فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری گره می‌خورد. در فرآیند برنامه‌ریزی هم‌کارانه انرژی سیاسی مردم به ابزاری در فرآیند دولت‌سازی تبدیل می‌شود، در حالی که معنای حقیقی سیاست در انگاشت آغاز سیاست، فاصله‌گیری از دولت و همان استقلال سیاست از دولت است. استقلال یاد شده، برسازنده‌ی پیش‌بینی ناپذیری در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی است و سبب ارجاع دوباره به انرژی سیاسی مردم می‌شود، موضوعی که در برنامه‌ریزی هم‌کارانه رُخ نداده و انرژی سیاسی در فرآیند مشاوره و همکاری با گروه‌های درون قدرت و صاحبان سرمایه مستحیل می‌گردد و از حرکت درون‌ماندگار باز می‌ماند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ارسطو. (۱۳۷۸). **اخلاق نیکوماخوس**، ترجمه‌ی محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
- کیوی، ریمون، کامپنهود، لوک وان. (۱۳۹۱). **روش تحقیق در علوم اجتماعی**، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- دانشپور، زهره. (۱۳۷۸). **درآمدی بر نظریه‌های برنامه‌ریزی با تأکید ویژه بر برنامه‌ریزی شهری**، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- رانسیر، ژاک و دیگران. (۱۳۹۲). **نام‌های سیاست**، ترجمه و گردآوری: مراد فرهادپور و دیگران، تهران: انتشارات بیدگل.

ب) منابع انگلیسی

- Agamben, G. (2000). **Means without end**, University of Minnesota press.
- Alexander, E. (1997). **A Mile or a Millimeter? Measuring the Planning Theory–Practice Gap**, *Environment and Planning*, 24 (1).
- Allmendinger, P. (2001). **Planning in Postmodern Times**, London: Routledge.
- Baeten, G. (2009). **Regenerating the South Bank: Reworking community and the emergence of post-political regeneration**, In: Imrie R et al. (eds), *Regenerating London*, London: Routledge.
- Bengs, C. (2005). Planning theory for the naïve? **European Journal of Spatial Development**, available at: <http://www.nordregio.se/EJSD/>-ISSN 1650-9544 (accessed 2 September 2009).
- Bickerstaff K, Walker G. (2005). *Shared visions, unholy alliances: Power, governance and deliberative processes in local transport planning*, **Urban Studies**, 42(12): 2123–2144.

- Brand, R. and Gaffikin, F. (2007). *Collaborative planning in an uncollaborative world*, *Planning Theory*, 6(3).
- Campbell, H. (2006). Just planning: The art of situated ethical judgment, *Journal of Planning Education and Research*, 26(1).
- Cowell, R. and Owens, S. (2006). Governing space: Planning reform and the politics of sustainability, *Environment and Planning*, C 24(3): 403–421.
- Fainstein, Susan. S. (2000). New Directions in Planning Theory, *Urban Affairs Review*, 35(4), 344–70.
- Faludi, A. (1973). *Planning Theory*, Oxford: Pergamon.
- Faludi, A. (1987). *A Decision Centered View of Environmental Planning*, Oxford: Pergamon.
- Feldman, M. (1995). Regime and Regulation in Substantive *Planning Theory*, *Planning Theory*, 14(2).
- Fischer, F. and Forester, J. (eds) (1993). *The Argumentative Turn in Policy Analysis and Planning*, London: UCL Press.
- Forester, J. (1989). *Planning in the Face of Power*, Berkeley: University of California Press.
- Forester, J. (1999). *The Deliberative Practitioner: Encouraging Participatory Planning Processes*, Cambridge, MA: MIT Press.
- Friedmann, J. (1987). *Planning in the Public Domain*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Habermas, J. (1984), [1981]. *Theory of Communicative Action Volume One: Reason and the Rationalization of Society (Book)*, Translated by Thomas A. McCarthy, Boston, Mass: Beacon Press. ISBN 978-0-8070-1507-0.
- Miraftab, F. (2009). Insurgent Planning: Situating Radical Planning in the Global South, *Planning Theory*, February 2009, vol. 8, no. 1 .
- Healey, P. (1997). *Collaborative Planning*, London: Macmil-

lan Press.

Healey, P. (2003). Collaborative Planning in perspective, **Planning Theory**, 2(2).

Healey, P. and McDougall, G. and Thomas, M. (eds) (1991). **Planning Theory: Prospects for the 1990s**, Oxford: Pergamon.

Hillier J. (2003). Agonizing over consensus – Why Habermasian ideals cannot be ‘real’. **Planning Theory**, 2(1).

Hillier, J. (2005). Straddling the post-structuralist abyss: Between transcendence and immanence?, **Planning Theory**, 4(3).

Hillier, J. (2007). **Stretching Beyond the Horizon**, Aldershot: Ashgate.

Hillier, J. (2008). Plan (e) speaking: A multi planar theory of spatial planning, **Planning Theory**, 7(1).

Innes, J. E. (2004). Consensus Building: Clarifications for the Critics, **Planning Theory**, 3 (1), 5-20.

Jackson, J. (2009). Neo-liberal or third way? What planners from Glasgow, Melbourne and Toronto say, **Urban Policy and Research**, 27(4): 397–417.

Laclau, E. (1996). **Emancipation(s)**, London: Verso.

Laclau, E. (2000). **Identity and hegemony**. In: Butler J, Laclau E, and Žižek S. (eds). **Contingency, Hegemony, Universality**, London: Verso.

Laclau, E. (2005). **On Populist Reason**, London: Verso.

Purcell, M. (2009). Resisting neo liberalization: Communicative planning or counter-hegemonic movements, **Planning Theory**, 8(2).

Rancier, J. (1998). **Dis-agreement: politics and philosophy**, translated by Julie Rose, university of Minnesota press.

Reade, E. (1987). **British Town and Country Planning**, Mil-

ton Keynes: Open University Press

Sager, T. (2005). Communicative planners as naïve mandarins of the neo-liberal state?, **European Journal of Spatial Development**, available at: <http://www.nordregio.se/EJSD/-ISSN1650-9544> (accessed 2 September 2009).

Soja, E. (1997). **Planning in/for Postmodernity**, in G. Benko and U. Strohmayer. (eds). **Space and Social Theory in Interpreting Modernity and Postmodernity**, Oxford: Blackwell.

Swyngedouw, E. (2007). **The post-political city**, In: BAVO (ed.) **Urban Politics Now**, Rotterdam: NAI Publishers, 58-76.

Taylor, N. (2009). Tensions and contradictions left and right: The predictable disappointments of planning under New Labour in historical perspective, **Planning Practice and Research**, 24(1): 57-70.

Thomas, M. (1982). **The Procedural Planning Theory of A. Faludi**, in C. Paris. (ed.). **Critical Readings in Planning Theory**, Oxford: Pergamon Press.

Tiesdell S, Allmendinger P. (2001). Neighbourhood regeneration and New Labour's third way, **Environment and Planning C: Government and Policy**, 19(6): 903-926.

Underwood, J. (1980). Town Planners in Search of a Role, **Occasional Paper**, No. 6, School for Advanced Urban Studies, University of Bristol.

Yiftachel, O. (1989). Towards a New Typology of Urban Planning Theories, **Environment and Planning**, 16(3).

Žižek, S. (1999). **the specter of ideology**, In: Wright E, Wright E. (eds). **The Žižek Reader**, Oxford: Blackwell Publishers.

Žižek, S. (2000). **Holding the place**, In: Butler J, Laclau E, and Žižek S. (eds). **Contingency, Hegemony, Universality**, London: Verso.

Žižek, S. (2006). **Afterword**, In: Rancière J. (ed.). **the Politics of Aesthetics**. London: Continuum.

Žižek, S. (2007). **Some politically incorrect reflections on**

urban violence in Paris and New Orleans and related manners, In: BAVO (ed.) Urban Politics Now. Rotterdam: NAI Publishers.

پي نوشتها

(Endnotes)

- ۱ در این ارتباط نگاه کنید به:
Faludi, A. (1973), *Planning Theory*. Oxford: Pergamon
- ۲ در این ارتباط نگاه کنید به:
Thomas, M, J. (1982) *The procedural planning theory of - A. Faludi, in C. Paris (ed) critical readings in planning theory*, .Oxford: Pergamon press
- Reade, E. (1987) *British Town and Country Planning*. Milton - University Press Keynes: Open
- 3 Allmendinger, 2001.
- ۴ برای نمونه نگاه کنید به: کیوی و کامپنهود، ۱۳۸۶
- ۵ رانسیر انگاشت آغاز سیاست را برای نخستین بار به طور مفصل در کتاب زیر تشریح می‌کند:
Ranciere, Jacques.(1998). *Dis- agreement: politics and philosophy*, .translated by Julie Rose, university of Minnesota press, chap1, pp:1-43
- هم‌چنین در این ارتباط نگاه کنید به:
رانسیر، ژاک و دیگران (۱۳۹۲)، *نام‌های سیاست*، ترجمه و گردآوری: مراد فرهادپور و دیگران، تهران: انتشارات بیدگل.
- ۶ Rancière, Jacques: او نخستین بار که در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ پای در صحنه‌ی فلسفه نهاد، در زمره‌ی پیروان جوان مکتب آلتوسر بود و در کنار چهره‌هایی هم‌چون اتین بالیبار، روژه استابله و پی‌یر ماشری در جریان سمیناری که در سال ۱۹۶۴ در دانش‌سرای عالی پاریس برگزار شد، مقاله‌ها و اظهارنظرهایی ارائه کرد که در کتاب خط‌شکن و جریان‌ساز *خوانش سرمایه‌گردآوری* شدند و همراه با کتاب نام‌آور *دفاع از مارکس اثر آلتوسر*، مرزهای قلمرو مارکسیسم ساختارباور را ترسیم کردند.

۷ Althusser, Louis: آلتوسر یکی از مهم‌ترین نماینده‌های ساختارباوری در مارکسیسم بوده است. او باور به گفتار علمی در ارتباط با اندیشه‌ی مارکس داشت و شیوه‌ی مارکسیست‌های هگلی و فلسفی را مانعی در برابر فهم گسست شناخت‌شناسی مارکس می‌دانست. هدف کلی آلتوسر جداسازی نظریه‌ی علمی از ایدئولوژی بوده است. در این ارتباط نگاه کنید به:

Althusser, L. (1977). For Marx, London, New left books

۸ اخلاق نیکوماخوس (۱۳۷۸)، ارسطو، محمدحسن لطفی (مترجم)، تهران: طرح نو، صص ۱۷۱-۱۷۵

۹ در این مقاله برنامه‌ریزی هم‌کارانه با برنامه‌ریزی ارتباطی یکسان در نظر گرفته شده‌اند.

۱۰ نگاه کنید به:

Miraftab, Faranak. (2009). Insurgent Planning: Situating Radical Planning in the Global South, Planning Theory February 2009 vol. 8 no. 1: 32-50

۱۱ نظریه‌ی لاکان درباره زبان، تحلیل ساختاری از موقعیت فاعلی انسان است که پیوسته در محل تلاقی ادراک خیالی و کلام نمادین قرار دارد اما برای لکان تنها کلام است که می‌تواند حقیقت وجودی فاعل انسانی را آشکار کند. هم‌چنین زبان می‌تواند حامل، تکیه‌گاه و محل آشکار شدن خرد انسانی باشد. در این ارتباط نگاه کنید به:

محسنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). ژاک لکان زبان و ناخودآگاه، پژوهش‌های زبان خارجی، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۶، صص ۸۵-۹۸.

Lacanian Psychoanalysis: Interview by Jaques Lacan in Returning to Freud: Clinical Psychoanalysis in the School of Lacan, trans. and ed. Stuart Schneider man (New Haven: Yale University Press, (1980), 19-41